

یکی از شورانگیزترین مباحث روانشناسی هنری :

## پیدایش موسیقی

از دکتر خسرو وارسته

در شماره پیش موضوع بحث ما مقایسه نظر کلاسیک با نظر معتقدین بهوش و انتقاد از نظر معتقدین بهوش بود. چنانکه دیدیم در اصل کلاسیک حقیقت مسلمی وجود دارد که نمیتوان انکار نمود: جنبه نغمه‌ای و کیفیت آهنگی اصوات را پاکی آنها بوجود می‌آورد. ایراداتی را که پرفسور «لالو» باصل مزبور وارد میدان ما با دلائل و براهین مقنع رد نمودیم. اینک لازم است برای تکمیل این بحث به بینیم آیا واقعاً همانطور که زیبایی شناس معاصر فرانسوی میگوید ما بین دو عاملیکه ما «مطبوعیت» و «جنبه نغمه‌ای یا کیفیت آهنگی» می‌نامیم اختلافی وجود دارد یا خیر؟

بعقیده ما نمیتوان دو عامل مزبور را از هم جدا نمود. ابتکار موسیقی ارتباط کاملی با «ذوق بصوت موزون» دارد و «ذوق بصورت موزون» در حقیقت چیز دیگری غیر از «مطبوعیت» نیست. همینطوریکه در بحث راجع بحالت «ربایش» گفتیم در ابتکار موسیقی فکر با تأثر همکاری میکند، زیرا «ربایش» تغییر شکل و طبیعت تأثر و سرچشمه این تغییر و تحول برگشتگی فکراست. این حالت تأثری و ذهنی در واقع تعریف احساس زیبایی در موسیقی است. عنصر مطبوع و عنصر زیبا باهم بوجود می‌آیند برای اینکه عنصر مطبوع علامت محسوس ربایش و جهت اصلی ربایش همواره عنصر زیباست. آیا مقصود ما از «زیبایی» چیست؟ عاملی که ما را «میرباید». بنا بر این تنها مصداق «زیبایی» در این مورد عامل رباینده «است». حتی میتوان گفت که لذت یکی از عناصر

جوهر یا اصل احساس زیبایی است .

ولی - چنانکه سابقاً گفتیم - «هلم هولنس» عقیده دارد که «آسایش» حس نیز نوعی از لذت است . حتی پرفسور «لالو» قائل بوجود نوع سومی از لذت مربوط به زیبایی است . بعقیده «هلم هولنس» یکی از جهات لذتیکه از توافق اصوات موزون تولید میشود «آسایش» حس است . اما دانشمند آلمانی یقین دارد که اختلافی مابین «آسایش» و لذت مربوط به زیبایی وجود دارد . این اختلاف کدام است ؟ «هلم هولنس» بطرزی ماهرانه از پاسخ دادن بسؤال مزبور احتراز میجوید بنابراین بی‌مورد نیست ما این مطلب مبهم را تا اندازه‌ای که میتوانیم روشن نماییم . جهت لذتیکه برای «حس» سعی ایجاد میشود - «آسایش» حس - مانند تمام لذات منفی «عدم فعالیت و کوشش» است . هنگامیکه ناراحتی یا تکلفی که از ناجوری اصوات منتج شده است از بین میرود لذت مزبور بخودی خود بوجود می‌آید . اما چنانکه سابقاً گفتیم لذت مربوط به زیبایی درظاهر منفی و درحقیقت مثبت است . این نوع لذت درواقع باعث رفع احتیاجی میشود که عدم موفقیت در فعالیت «انطباقی» مانع برآوردن آن میگردد و حتی موفقیت در فعالیت «انطباقی» نیز نمیتواند بدان ترتیب اثر دهد . پس لذت مزبور مانند تمام لذات مثبت از «فعالیت و کوشش» تولید میگردد و موانعی را که ایجاد میکند از بین می‌برد و برآنها پیروزی می‌آید . بدین ترتیب ناجوری اصوات در این مورد لذتیرا که از توافق اصوات حاصل میشود از میان نمی‌برد، بلکه یکی از عناصر مولد و تشکیل دهنده آنست .

بنابراین ما با پرفسور «لالو» هم‌آهنگ شده و میگوییم نظر «هلم هولنس» درباره اختلاف مابین «آسایش» حس و لذت مربوط به زیبایی کاملاً منطقی و مطابق با حقیقت است . معذک پرفسور «لالو» ادعا میکند که احساس زیبایی مصادف با احساس مطبوعیت نمیشود و بالتیجه وی عقیده دارد که درلذت سعی سه درجه موجود و فقط درجه آخری که بالاتر از مطبوعیت مربوط به اصوات موزونست از جنبه نغمه‌ای و کیفیت آهنگی و احساس زیبایی تولید میگردد . بنا بر قول وی احساس مطبوعیت مقارنتست با موقعیکه عناصر روحی و فیزیولوژیکی هنر بجای عناصر فیزیکی یا عددی مستقر میگردد ما بوسیله عناصر روحی و فیزیولوژیکی عناصر متعدد و متنوع را بهم پیوسته و بصورت محسوس مطبوعیت یا بنحوی صریحتر - از لحاظ روانشناسی - بصورت لذتیکه ازبازی تولید میگردد در می‌آوریم<sup>۱</sup> . بدین نحو روابط مابین اصوات - که مانند نقش‌های مبهمی است - صریح و روشن میگردد و این صراحت و روشنی مخصوص برای ما تولید لذت محدود و معینی میکند . ولی در این مرحله هنوز حالات روحی « ارزش هنری

۱ - مقصود از بازی در اینجا شمارش روابط مابین اصوات موزون و درآوردن

تعدد محسوس آن روابط است بصورت واحد .

ندارد ... زیرا در این حالات موجودیت زیبایی بالقوه است نه بفعل. حالات مزبور را نمیتوان متصف بزیبایی نمود مگر در مراحل بالاتر، هنگامیکه حکم مطاع جامعه قضاوت راجع بزیبایی را تصویب و تثبیت مینماید. از تأثیر قضاوت اجتماعی فن معمول ایجاد میگردد و فن در هر عهده قلمرو هنر و قلمرو لذات مربوط بزیبایی را - یعنی لذات را که میتوان از لحاظ اجتماعی قابل اعتناء دانست - تعیین مینماید.

بدیهی است برطبق نظر پرفسور «لالو» فشار اجتماعی بخودی خود ارزش هنری را ایجاد و ابداع نمیکند و فقط ببعضی از لذات ارزش یاجنبه هنری میدهد. بنابراین باید زیبایی شناس فرانسوی این مطلب غامض را برای ما توضیح کند: برای چه برطبق این نظر لذات مزبور پیش از تصویب و تثبیت از طرف جامعه و افکار عمومی ارزش هنری ندارد؟ پرفسور «لالو» در جواب میگوید بدو جهت. جهت اول را ما سابقاً ذکر نموده ایم: در احساس زیبایی کامل عناصری موجود است که هیچگاه محدود بتأثیر محسوس ساده نمی شود، حتی اگر تأثیر محسوس ساده بواسطه فعالیت ذهنی که تفسیر مینامیم بصورتی کاملاً روشن و صریح درآید<sup>۱</sup>. فرض کنیم عقیده پرفسور «لالو» مطابق باحقیقت است: در اینصورت باید دانست آیا عناصریکه زیبایی شناس فرانسوی بدانها اشاره میکند همان عناصر تأثیری و ذهنی نیست که در اصل مربوط به «ربایش» مفصلاً شرح داده ایم؟

جهت دوم در واقع مستلزم اینست که بکلی نظر مربوط به «ربایش» را مردود بدانیم، زیرا پرفسور «لالو» عقیده دارد که هر نوع بازی خیال و تأثراتی که از آن حاصل میشود جنبه یا ارزش زیبایی ندارد. اگر ما بگوئیم هنر نوعی از بازیست مقصود ما فقط اینست که «منبع هنر هیچکدام از فعالیت های دیگری که بجدی متصف میکند نیست». اما مطلب «آنچه را که هنر نیست تعریف میکند ... نه آنچه را که هنر نیست». بدیهی است تأثیر در این مورد با پرفسور «لالو» هم رأی میشدیم در صورتیکه «بازی» که مورد بحث است «جنبه منفی» داشت. اما ما بالصراحت تذکر داده ایم هنگامیکه بازی مزبور بصورت تأثیر در میآید بهیچوجه «جنبه منفی» ندارد. حتی اگر معنی و مفهوم ذهنی این بازی را وجهه نظر قرار دهیم می بینیم در اینصورت نیز بازی مزبور «جنبه منفی» ندارد. بازیرا میتوان در این مورد شیوه و آلت «تعویضی» دانست که ارزش و اهمیت آن از لحاظ ذهنی و عملی خیلی زیاد است. این بازی ما را از زنتار و انفعال حیوانی رهایی میدهد و در زندگانی انسانی داخل میکند. پس نباید تعجب کرد که این بازی ممکن است منبع لذت سرشای شود و بعلاوه بدون تصویب و تثبیت جامعه رتبه و مقامی عالی و شریف بنوع بشر دهد. معذک ما اعتراف میکنیم

۱ در این مورد لاجنانکه دیدیم پرفسور «لو» نظر کلاسیک را طرف انتقاد قرار میداد و حتی نظر مربوط بهوش را قابل قبول نمیدانست مگر بشرطی چند.

که بازی مزبور برای آنکه بمرحله عملی خود برسد باید بدون شك مقبول هیئت جامعه گردد، زیرا رضایت اجتماعی در حقیقت مانند تأیید و تثبیت تمام چیزهاییست که در نظر انسان قدر و قیمت و ارزشی دارد.

از خلال آنچه گذشت میتوان نتیجه گرفت که لذت مربوط بموسیقی نتیجه فعالیت ذهنی مخصوصی است که میتوان منبع حقیقی موسیقی دانست.

چنانچه ما فعالیت مزبور را انکار نمائیم مجبور میشویم مانند پرفسور «لالو» تأثیر اجتماعی را مولد لذت مربوط بموسیقی بدانیم. متأسفانه جامعه قادر نیست نوع نوع لذت را در افراد تولید نماید. بنا بر این بناچار مانند «لیونل دوریاک» لذت مزبور را باید بعنوان امر مربوط بسازمان صوت وابسته دانست و در اینصورت جنبه زیبایی آنرا بکلی انکار نمود. بنا بر قول منقد و موسیقیدان فرانسوی سرچشمه «اعلی درجه لذت مربوط بموسیقی» هوش است. هوش در عین حال سرچشمه لذت مزبور و وسیله ایجاد آنست. این نوع لذت در حقیقت خوشنودی معنوی و مطلق است که از تجزیه و تشریح آهنگهای موسیقی تولید میگردد. ولی ایراداتی که بنظر مزبور وارد است ما مفصلاً شرح داده ایم و بدینجهت فقط در اینجا بتذکار مطلب مهمی قناعت می کنیم: این عقیده خود «لیونل دوریاک» را آنطوریکه باید و شاید متقاعد نکرده و منقد فرانسوی مجبور شده است بوجود منابع دیگری برای تأثرات (خصوصاً تأثرات اولی و ابتدائی که از موسیقی تولید میگردد) قائل شود. در اینمورد «لیونل دوریاک» تحت تأثیر نظریات روانشناسانی مانند «ویلیام جیمز» (William James) و «لانز» (Lange) واقع شد، وی با «لشالا» (Lechalas) همزبان شده و میگوید تأثراتی که از موسیقی حاصل میشود وابسته است بتأثرات عصب سمعی در جهاز تنفس و دوران دم بوسیله اعصاب مربوط بعده و ریتین. وی مینویسد: «جهت اصلی را باید در امعاء و احشاء جستجو نمود.»

آیا واقعاً لازم است انسان برای تشریح لذت مربوط بموسیقی این جاده های پیچایبچ را ببیماید تا بالاخره با امعاء و احشاء برسد؟ اگر این قول را قبول نمائیم باید بگوئیم مقصود فقط «تأثرات روحی» مختلفی است که موسیقی در ما بر می انگیزد. ولی ما میدانیم موسیقی تأثرات روحی را تولید نمیکند، بلکه آنها را تسکین می دهد. بعلاوه لذت مربوط بموسیقی نوعی از احساس است نه نوعی از تأثر. احساس همواره مطبوع است - حتی در هیجان آمیزترین حالاتیکه زیبایی بر می انگیزد - ولی تأثر ممکن است گاهی بصورت رنج و مرارت و غم و غصه درآید. وانگهی چگونه ممکن است بحالت ربایشی که از زیبایی تولید میگردد صورت و هیئت و کیفیت حالات تأثر را داد؟ ربایش حالت تأثر را از بین می برد و بوسیله بازی طبیعت و ماهیت آنها را

۱ - رجوع شود به :

Rev. Phil. XVII 1894.

تغییر میدهد و عناصری را که در تأثرات مربوط به شهوات است بکلی تصفیه میکند. آیا پس از ذکر این دلایل نظر «دوریاک» بعقیده شما خلاف عقل و منطق نیست؟ ولی خود منقد فرانسوی کاملاً متوجه نقائص فرض ثانوی خویش گردیده، زیرا فرض ثالث را بر آن اضافه نموده است. فرض سوم واقعاً راجع بلذت مربوط به زیبایی و مفهوم آن بکلی برخلاف مفهوم فرض دوم است. بعقیده «لیونل دوریاک» موسیقی نوعی از «مستی صدادار» است. موسیقی نیز حالات «خوشی» و «کیف» را که از استعمال الکل حاصل میشود بر میانگیزد. آیا لذت مستی چیست؟ لذت مستی حالتی است که در آن انسان خود را فراموش میکند، ولی نه تا آن اندازه که احساس وجود وی بکلی از بین برود. بالعکس در مستی حالت فراموشی باعث میشود که احساس وجود شدت پیدا میکند. موسیقی نیز همین تأثیر را در ما میکند، یعنی ما را بکلی سرگرم و «هاج و واج» و عالم روحی ما را عوض و روابط معمولی ما بین جسم و روح را قطع میکند. بنابراین لذت مربوط به موسیقی لذت نیست که در بدن تولید میشود و روح آنرا حس میکند، حظی است جسمی که روان ما را سبکبار مینماید. این حظ شرح ناپذیر حالت مستی مخصوصی مانند مستی محتضر در ما تولید میکند، بطوریکه «ما بکلی از وجود سنگینی جسمی خود بی خبر میشویم». مجموعه اعضای ما مبدل میگردد به «جدول توافق الحان» یعنی «توافق جسمی» که عناصر سازمانی آن با هم باهتر از در-میآیند. ما توافق مزبور را بصورت آسایش کاملاً جسمی احساس میکنیم. بنابراین این آنچه را که «جنبه روحانی لذت مربوط به موسیقی» مینامند فقط «صورت ظاهر» است. تصور اینکه موسیقی «ساخته روح است و برای لذت روحی درست شده» خیالی باطل است و بس.

چنانکه ملاحظه میکنیم در فرض سوم «لیونل دوریاک» بعضی از عواملی را که ما در لذت مربوط به موسیقی تمیز داده ایم میتوان یافت. متأسفانه روابط ما بین عوامل مزبور در اینجا بخوبی تشخیص داده نشده است. بلی، شکی نیست که لذت مربوط به موسیقی انسان را بکلی در عالم دیگری غیر از عالم محسوس داخل میکند، ولی اصلاً و ابداً مشابهتی ما بین این تأثیر موسیقی و حالت مستی که فی المثل از نوشیدن باده تولید میگردد و بطور کلی تمام اختلالات و اغتشاشات جسمی وجود ندارد. بنابراین لازم است ما با دلایل مقنع و براهین متین ثابت نمائیم که لذت مربوط به موسیقی نوعی از مستی روحی یا ذهنی است.

آیا معمولاً ما بچه صورتی از راه حواس بواسطه اشیاء متأثر میگردیم؟ بدو صورت: یا ما از اشیاء «بیم داریم» و یا بآنها «میل داریم». کیفیت «نمایشی» اشیاء فقط بدین دو صورت ما را تحریک میکند. ولی گاهی ممکن است ما از راه حواس بواسطه اشیاء متأثر گردیم و بدون آنکه متأثر ما بصورت «بیم» یا «میل» درآید. این صورت مخصوص تأثر در حقیقت تعریف «کیفیت مربوط به زیبایی» یا «احساس

زیبائی « است . هنگامیکه تأثر بدین صورت در میآید حافظه بهیچوجه نقشی بعهده ندارد . بچه وسیله اشیا بدو ما را ذینفع یا ذیمعلاقه میکنند ؛ بسوسيله گذشته خوش یا گذشته ناگواری که آن اشیا، بیاد ما میآورند و در واقع بدان «ملبس میگردند» . این گذشته در بادی امر تنها چیز است که ما بسوضوح ادراک میکنیم . کیفیت آنچه را که اشیا، هستند «نمایش نمیدهد»، بلکه آنچه را که بودند، آنچه را که «در باره ما اجراء کردند» . فلان نقطه ارغوانی رنگ برای من کیلاس شد و مرا خنک و تازه نفس کرد؛ فلان شکل پارس کننده برای شما سک شد و شمارا کاز گرفت . هنر کیفیت این گذشته را بکلی «ساقط میکند» یعنی درعین حال این تصورات و تأثیرات مربوط بگذشته را «از بین میبرد» و اشیا، مزبور را به «روان» ما رد میکند . یک رابطه دیگری مابین ما و آن اشیا، برقرار میگردد و علامت آن لذت است .

متأسفانه اصل مهمی را که ما در اینجا شرح میدهیم هنوز آنطوریکه باید و شاید از لحاظ روانشناسی مورد توجه قرار نداده اند . اصل مزبور راجع بظواهر شدن لذت است در تأثیرات مربوط بحواس باصره و سامعه . ما گمان میکنیم این مسامحه یک جهت دارد و آن اینست که هنوز مفهوم واقعی لذت را از لحاظ روانشناسی بخوبی تشخیص نداده اند . افسوس ؛ اگر ما بخواهیم مفهوم مزبور را بطرزی رضایت بخش در اینجا شرح دهیم این مقاله بقول معروف مبدل میگردد به «مثنوی هفتاد من کاغذ» ؛ بنا بر این بتعریف جامع لذت قناعت میکنیم : لذت عبارتست از شناسائی «تمایل طبیعی بچیزی» . شناسائی مزبور باعث میشود که ما «موضوع» شناسائیرا که «خارج از ما» است در «داخل خودمان» و به «وسائل داخلی» بدست آوریم ، بنا بر این لذت - که میتوان به شناسائی «تمایلی» تعبیر نمود - برخلاف شناسائی «دفاعی» است . ما بسوسيله شناسائی «دفاعی» خود اشیا، را بدست نمیآوریم و فقط آنچه که ما را از آن اشیا، متمایز و جدا میکند بدست می آوریم ۱ . نخستین منظور از حواس باصره و سامعه اینست که آلات «دفاع» باشند زیرا بهیچوجه تناسلی مابین دو حس مزبور و مکانیسم «تمایل طبیعی بچیزی» وجود ندارد . مکانیسم «تمایل طبیعی بچیزی» اساس حواس تصاحبی است (مانند حس ذائقه، حس تناسلی وغیره) . تمایلی که از حواس باصره و سامعه تولید میشود فقط تصوراتیرا که مربوط بشکل خارجی اشیا، است و تأثیرات و انفعالات مربوط بآن تصورات را بیدار میکند . این تأثیرات و انفعالات ممکن است بصورت «میل» هم درآید، زیرا بر آوردن احتیاجی بسوسيله احساس غیر از نمایش چیز است که قابل بر آوردن آن باشد . در هر حال تأثر بصری یا تأثر صدا دار - که در واقع مانند «لباس» اشیا، است - چه هنگامیکه احتیاط یا مقاومت بر علیه اشیا، و چه هنگامیکه میل طبیعی باشیا، را بر میانگیزد همواره

۱ - ما مهمترین مدارکیرا که مطالعه آنها برای تحقیق مبحث مربوط بلذت ضروری است در قسمت چهارم این مقاله ذکر نموده ایم (رجوع شود به «مجله موسیقی» شماره ۹، ص ۱۹) .

«خارج از ماست» و بالنتیجه «طبیعه» مناسب برای لذت نیست. معذک ممکن است این نامناسبی وابسته بعمل تاثرات مزبور باشد. خیلی ممکن است عمل تأثر بصری یا تأثر صدا دار قوه طبیعی نفوذ آنها را در روان ما بکلی خنثی نماید. در اینصورت «تعویض فعالیت» تاثرات مزبور آنها را مبدل میکند به «عوامل شکست آور مولد لذت». در این موارد کیفیتی که ما میتوانیم «تولید لذت» نامیم کامل و مثبت و اساسی و حقیقی است و بهیچوجه جنبه تقلبی و مصنوعی و حتی «تسخیلی» یا «توهمی» لذات ناشی از تخفیف رنج و محنت یا تسکین درد را ندارد. بنابراین باید قاعده جنسیت یا قرابتی مابین ما و محرک کیفیت مزبور موجود باشد، یا عبارت دیگر کیفیت مزبور هنگامیکه از فعالیت نمایشی خود - که بسیار فریبنده و بی اساس است - دست میکشد جوهر حقیقی اشیا را با نشان میدهد و روان ما را به وسیله «مشارکتی آنی» تحریک مینماید. کیفیتی که فقط به «قضیه مسلم کنونی» محدود شده باشد و حافظه در آن نقشی بعهده نداشته باشد میتواند این ارزش را پیدا کند، مثل طعم میوه ای که ما ابداً آنرا نچشیده ایم و حتی اسم آنرا هم نمیدانستیم. ما لذت زیادی از چشیدن میوه مزبور میبریم؛ زیرا در این مورد فقدان حافظه نقشها و تصورات ساختگی و نادرستی را که خاطرۀ ترسها و میلهای ما در روی کیفیت منعکس کرده بود بکلی از آن منحرف مینماید.

چنانکه ملاحظه میکنیم حقیقت کیفیت مزبور را نمیتوان انکار نمود، زیرا این کیفیت بهیچوجه جنبه واهی و خیالی را که در کیفیت نمایشی موجود است ندارد. معذک این کیفیت یکی از حالات روحی ما نیست، بلکه مربوطست بموضوع خارجی. بیورد نیست مثال دلپذیری بزنیم تا این مطلب بکلی روشن و واضح گردد. فرض کنیم زن زیبایی در مقابل ما ایستاده است. رنگ سرخ کونۀ وی خاصیت اصلی یا ذاتی گونه ای نیست. همچنین این رنگ سرخ فی المثل رنگ سرخ روان من یا روان شما نیست. همین نحو این رنگ سرخ وهم یا خیالی باطل نیست که «تصنع نمایش» در روی گونه ای به حرکت و توج در آورد. پس این رنگ سرخ هیچکدام از وهمیاتی که مثلاً فیزیکدان انکار می کند نیست. معذک رنگ مزبور چیزی هست، حتی میتوان گفت چیزست مثبت و حقیقی. این رنگ سرخ چیزست مانند گونه ای در زیر لبانی تشنه که آنرا میبوسد!

اگر بخواهیم حقیقت واقع را بیان نمائیم باید بگوئیم «کیفیت تولید لذت» که در بادی امر (با همراهی زیبایی که در اینجا «موضوع حظ» است) داخل تاثرات مربوط بحواس باصره و سامعه میشود بمنزله پاداشی است برای «بیغرضی» حواس مزبور. بهتر اینست که بگوئیم «کیفیت تولید لذت» باعث میشود که حواس باصره و سامعه حقیقتی را که از دست داده اند دوباره بدست آورند بالنتیجه این کیفیت علامتی است از حقیقت مزبور. هنگامیکه «کیفیت تولید لذت» سرچشمه شادی و خوشی میشود

دوباره بروح ملحق میگردد و بواسطه این الحاق دارای «اساس» یا «پایه» ای میشود که بصورت نمایشی فاقد آن بود. اینک باید در مورد تأثرات مربوط بحس سامعه به بینیم «اساس» یا «پایه» حقیقی و مادی این زیبایی که از عشق تولید و باعث تولید عشق میشود چیست.

چنانکه سابقاً گفتیم طبیعت قادر نیست از خود اصوات موسیقی صادر نماید. ولی نباید گمان کرد که طبیعت از انجام دادن اینکار کاملاً عاجز است. بلبل و بسیاری از مرغان دیگر آواز میخوانند. خیلی ممکن است باد هنگام وزیدن در میان صخره‌های کنار اقیانوس نغمه‌ای بخواند. همچنین خیلی ممکن است از آویزهاییکه از اجساد مواد سیال در طاق غاری درست شده اصوات گام موسیقی صادر گردد. اصوات برگهای درختان و چشمه‌ها و امواج دریا مانند اصوات موسیقی تأثرات ما را تسکین میدهد. از طرف دیگر نباید فراموش کرد که طبیعت - چنانکه سابقاً گفتیم - موسیقی را بانسان نیاموخته ولی انسان عناصر صوت موسیقی را از طبیعت اخذ کرده است. وجود يك طبیعت «موزون» امکان پذیر است و برای آنکه طبیعت «موزون» شود احتیاج زیادی به تغییر کل حالت معمولی خود ندارد. صوت غیر موزون در عین حال گوش ما و اشیای ما را که از آنها صادر میشود پاره و آزار میکند. برای چه صوت غیر موزون زشت است؛ بدون شك برای اینکه صوت مزبور سزاوار زشت بودن است. در عالمیکه ما بین تمام عناصر آن «توافق» ایجاد شود حادثه صدآواز نیز شکل «توافق عناصر» یا «آکور» را پیدا میکند و در چنین عالمی موسیقی بصورت تنفس طبیعی اشیاء تجلی خواهد نمود. ولی در عالم معمولی «عدم توافق» باعث صدور اصوات غیر موزون از اشیاء و اختلال فعالیت «انطباقی» ما میگردد. صوت مزبور بسیاری از موجودات و حتی آنها را که اعتماد و اطمینان کاملی نسبت بخود و اعصاب خود دارند تسخیر و تهییج میکند. فقدان «پیوستگی» یا «تسلل» در اصوات غیر موزون پیش بینی‌های ما را راجع بوقایعی که اصوات مزبور شرح میدهند دشوار و گاهی غیر ممکن مینماید. بنا بر این صوت غیر موزون برای زندگی آلت انطباقی است که از عدم انطباق استخراج شده است. عالم صدآواز مانند دیوانه‌ایست که انسان - خصوصاً انسانیکه دارای عقلی راشد و نیاتی معین است - باید با آن سازش نماید و چون آنرا مورد استفاده قرار دهد. چون صوت غیر موزون طبیعتاً سربار و مزاحم ما است و ما اشتیاق بعالمی داریم که «توافق» ما بین عناصر آن بصورت سازش عاقلانه‌ای ظاهر گردد و شنیدن اصوات موزون چنان حظی در ما تولید نماید که ما تصور نمائیم عالم مزبور واقعاً وجود دارد و ما در آن زیست میکنیم. متأسفانه این تصور یا خیال مجانی نیست. انسان ممکن است در اول حلقه گمان کند طبیعت اشیاء اجازه نمیدهد باهم مبارزه و یکدیگر را نابود نمایند. ولی حس غریزی که ما حفظ وجود از آفات نامیم در مورد ما را نیز مصداق پیدا می‌کنید. ظاهراً اشتیاقیکه بوسیله صوت موسیقی برآورده



میشود و از اقناع آن لذت سرشاری حاصل میگردد تناسبی منطقی با توازن العان در طبیعت دارد و این توازن طبیعی بمنزله بیان سازش اشیا، است با همدیگر و بالنتیجه برای زندگانی ما بسیار سودمند است و اختلال آن بنا آسیب میرساند. اشتیاق ما مانند تمام حالات عشقی با اشتیاق اشیا، تماس پیدا میکند. موسیقی که روان ما را مجذوب و مسحور مینماید خیلی ممکن است خواب شیرین طبیعت باشد. بنابراین احساس سمعی شاید احساسی دفاعی نباشد مگر هنگامیکه اشیا، را نمایش میدهد. احساس مزبور ممکن است اضماراً (یا بالقوه) علامت «احتیاجی» باشد و این «احتیاج» برای آنکه تأثیر خود را بصورت فعلی در آورد کفایت از زیر بار «نمایش» رهایی یابد.

حس ذائقه و حس تناسلی اشیا، و موجودات را مورد استفاده قرار داده و با وجود مخالفت و مقاومت آنها «بیر آوردن میل و احتیاج خود نائل میگردند». ظاهراً ارتباطی مابین حواس مزبور و روان ما وجود ندارد، ولی فعالیت آنها باعث میشود که جنسیت یا قرابتی مابین آنها و روان ما ایجاد گردد. بهین نحو ما در اصوات غیر موزون طبیعت يك آرمونی مخصوصی را که طبیعت در دل خود دارد و از وجود آن آگاه نیست «بفرست در میابیم». شاید بتوان دقیقاً آنچه را که ما «ذوق بصوت موزون» نامیده ایم به «حس ذائقه صدا دار» تعبیر نمود.

آیا ممکن است حسی در عین حال در مورد «نمایش» اشیا، حس «تصاحبی» و در مورد زیبایی حس «احتیاج» باشد؟ بطور کلی هر کدام از حواس مربوط با احتیاجات اساساً قادر است فقط «عناصر تکمیلی» یا «عناصر متمم» اشیا، خارجی را بدست آورد و فقط مشارکت حواس مزبور با حس اصلی دفاعی یعنی حس لامسه توانسته است این نقص را مرتفع نماید. بعقیده چند نفر از روانشناسان این مشارکت اولین دفعه مابین حس ذائقه و حس لامسه صورت وقوع پیدا نموده است. «وونت» (Wundt) اشکالی را که مشارکت مزبور بخود گرفته یاد گرفته تمام تحقیق نموده است. ظاهراً ارتباط نزدیکی مابین تأثرات غذایی و تأثرات لمسی وجود دارد و بعقیده بسیاری از دانشمندان قطع این ارتباط غیر ممکن است. ولی «تولوز» (Toulouse) و «واشید» (Vaschide) موفق شده اند بوسائلی مصنوعی، یعنی وسائلیکه در لابراتوارها بکار میرود، تأثرات مربوط بدو حس مزبور را در بعضی از موجودات جاندار مجزا نمایند. بدین جهت چند نفر از روانشناسان گمان کرده اند که حس ذائقه از حس لامسه منفرع میگردد. ولی این عقیده هنوز ثابت نشده و بنابراین نظر مربوط با امکان تبدیل حس لامسه بحس ذائقه قابل قبول نیست، زیرا هنگامی نوع حس تغییر میکند که فعالیت آن نیز تغییر نماید. ولی در مورد تأثرات سمعی چون فعالیت حس تغییر میکند میتوان قائل به تغییر نوع حس نیز گردید. حس لامسه دارای دو فعالیت مختلف است و بالنتیجه متعلق بدو نوع حس است. پس نباید تعجب کرد هنگامیکه می گوئیم حس ساهمه - که از حس لامسه منفرع شده است - دو استعداد مزبور را از حس لامسه بعیرات برده است.

اما در این مورد ضالیت حس سامعه کاملاً تغییر میکند ، زیرا شنیدن موسیقی بخودی خود يك « احتیاج » است نه يك « حس احتیاج » . بدیهی است از حواس مربوط باحتیاج لذاتی برای ما تولید میشود ، ولسی لذات مزبور خیلی پست تر و ناچیزتر از لذتیتست که از بر آورده شدن احتیاجی تولید می گردد . ما بوسیله حواس مربوط باحتیاج میتوانیم باندازه محدودی در عین طبیعت چیزی که حواس مزبور را بیدار میکند ، نفوذ نماییم . ولی این نفوذ خیلی سطحی تر و ظاهری تر از لذتیتست که از احتیاج سرچشمه میگیرد . در حس اثری از رابطه مخصوصی که مابین شناسائی موضوع لذت و خود لذت ( در لذت مثبت ) وجود دارد نمی بینیم : در این مورد نه لذت از شناسائی موضوع ناشی میشود و نه شناسائی موضوع از لذت . پس ما فقط بوسیله احتیاج میتوانیم کاملاً بداخل اشیاء نفوذ پیدا کنیم و بالنتیجه شخصیت خود را فاقد کردیم . گوئی ما بوسیله احتیاج از وجود خود بخارج « مهاجرت میکنیم » : شناسائی موضوع در اینمورد مبدل میگردد بتغییر شکل و حالت و طبیعت . حس فقط آلت میل و علامت عدم یا نقص چیزی است و بنا براین میتوان آنرا وابسته ببحرکینی دانست که بوسیله آنها « نایش اشیاء » توجه ما را جلب میکند . حتی حواس مربوط باحتیاج نیز جنبه « نایشی » دارند اگر حس لامسه را مورد توجه قرار دهیم می بینیم حس مزبور مثالیت از تبدیل يك « حس نایشی » بیک « تأثر نشانه ای » . این حس هنگامیکه بصورت يك حس تصاحبی در می آید در عین حال يك حس احتیاج و يك آلت فوری احتیاج است . ولی « تبدیل » حس سامعه بصورتی کاملتر در آمده و بدین جهت لذتی که از شنیدن موسیقی تولید میگردد آنی و عمیق و روحی است .

از آنچه گذشت میتوان نتیجه گرفت که لذت مربوط بموسیقی نوعی از مستی ذهنی است . فقط احساس در اینمورد در معرض تغییر واقع میشود و جهت تغییر مزبور هم کاملاً جنبه روحانی دارد . بدین جهت ظرافت و باریک بینی ذهنی می تواند لذت مزبور را زیاده کند و موسیقی « پاك » که بهیچوجه ما را بهیجان و جوش و خروش نمی آورد فقط نوع مخصوصی از شهواترا « تصفیه » نمیکند ، بلکه تأثیر آن بصورت « تصفیه عمومی » در می آید و بنا براین میتواند لذات سرشاری در ما تولید نماید . توافق اصوات باعث ایجاد سازشی در روان ما میشود نه در جسم ما . سازش روحی در روی توافق اصوات بصورت لذت منعکس می گردد . هنگامیکه - موسیقی این نوع لذت را در ما تولید میکند ما آنرا بزبیا و شیوا متصف میکنیم . هر نوعی از زیبایی از روان ما - یعنی از هنر - سرچشمه میگیرد و روان ما زیبا میزاید بطبیعت میفزاید ، زیرا طبیعت هیچگاه قادر

نیست بخودی خود آنرا ظاهر نماید .

غرض ما از ذکر مطالب مزبور تشریح لذت مربوط بموسیقی بود ، و ما گمان میکنیم بنحوی واضح و روشن مبحث مزبور را که فهمیدن آن خالی از اشکال نیست در این شماره شرح دادیم . اینک بحث در اطراف دو مطلب برای ما باقیمانده است : یکی روابط مابین موسیقی و جامعه و دیگری نتایج کلی که از مبحث طولانی و شور انگیز پیدایش موسیقی برای ما حاصل میشود . ما در شماره آینده به تحقیق روابط مابین موسیقی و جامعه خواهیم پرداخت .



ژوئیه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی